گزارش

سعید مدنی در شهرکتاب:

بحران‌های جامعه ایران

کرواند اندیشه؛ کتاب «تأملات ایرانی» آخرین نوشته حسن قاضی مرادی از سوی انتشارات اختران در دست انتشار است. او در این کتاب به نقد برخی از آرای سیدجواد طباطبایی در حوزه اندیشه سیاسی می‌پردازد. اینکه «تأملات» خوانده می‌شود نظرات به‌خصوص سیاسی طباطبایی در دو جلد (سه مجلد) تاکنون منتشر شده مجموعه «تأملی درباره ایران» است ۱- دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران ۲- مکتب تبریز ۳- حکومت قانون در ایران. ترکیب «تأملات ایرانی» حامل این دریافت است که اینها تأملاتی اند تدارک دیده‌شده برای پروژه‌ای که به نظر می‌رسد او با این مجموعه دنبال می‌کند. قاضی مرادی، در این کتاب، در حوزه اندیشه و تحولات سیاسی برای ارزیابی از این پروژه، را به نقد می‌کشد. از نظر او طباطبایی در پرداختن به عاملان سیاسی در عصر مشروطیت به «اعادته‌نویسی علیه روشنفکران تجددخواه و نیز اعادته‌نویسی به نفع دولت‌مردان و رجال سیاسی مصلح و روحانیت مشروطه‌طلب اقدام می‌کند. او برخی از جلوه‌های این اعادته‌نویسی‌ها را در تحلیل آرا و فعالیت‌های چند تن از این عاملان - ملکم‌خان، قائم‌مقام فراهانی، امیرکبیر، مجدالملک، نائینی و ... - بررسی می‌کند و در پی آن، دو جنبه از ساختار نظری «پروژه» طباطبایی را - نخبه‌گرایی و دولت‌محوری - شرح می‌دهد. از نظر قاضی مرادی «اندیشه ایرانشهری» به روایت طباطبایی یکی از مولفه‌های دولت‌محوری در پروژه» اوست. در ادامه، این بخش از کتاب او را می‌خوانیم.

■■■

سیدجواد طباطبایی نظریه‌پرداز اندیشه سیاسی ایرانشهری است و نظریه حکومت مبتنی بر اندیشه ایرانشهری، به تمامی، دولت‌گرایانه است. طباطبایی در تبیین اندیشه سیاسی ایرانشهری می‌نویسد: «آمیختگی سیاست به همه اموری که به نوعی با کشوداری پیوند می‌داشته، از ویژگی‌های اساسی نوشته‌های ایرانشهری است»؛ زیرا در دوره باستان ایران، تأمل در امور سیاسی و فرمانروایی، با هرگونه اندیشه‌ای درباره کشورداری به معنای گسترده آن پیوندی ناگسستنی می‌یافته و این امور در درون اندیشه‌ای فراگیر که می‌توان آن را «سیاسی» توصیف کرد، فهمیده می‌شده است». (طباطبایی،۱۳۷۵: ۷۶) اندیشه سیاسی ایرانشهری، مطابق روایت طباطبایی، آن جنبه از نظرات پیش از «تأملات» است که می‌تواند با موضوعات پسا از «تأملات»اش گره بخورد و در چارچوب «پروژه» او قرار گیرد. او در جلد نخست مجموعه «تأملات» خود در فصل «طرحی از نظریه دولت در ایران»، به تفصیل، به اندیشه سیاسی ایرانشهری می‌پردازد.

دو محور اصلی اندیشه ایرانشهری، «شاه آرمانی» و به‌هم برآمدگی یا وحدت دین و شهر است. از نظر طباطبایی «مفهوم بنیادین اندیشه سیاسی ایرانشهری شاه آرمانی دارای فره ایزدی است». (پیشین:۱۳۰). در«عین»، «شیست» ... از آنجا که دارای فره ایزدی است، در نوشته‌های ایرانشهری به‌عنوان انسانی خداگونه، نمایند و برگزیده خدا بر روی زمین قهمیده» می‌شد. (پیشین:۱۳۳) البته این هم هست که طباطبایی در «تأملات» می‌نویسد: «برابر اصول اندیشه ایرانشهری، «شخص» شاه «خدای بر روی زمین» ... بود». (طباطبایی،۱۳۸۰: ۱۱۵) اما در این اندیشه سیاسی «بادشاه» به لحاظ اینکه دارای فره ایزدی است، خود عین شریعت است». (طباطبایی،۱۳۷۵: ۱۵۲) او سر این «عین شریعت» و نه «مجری آن»، بودن شاه آرمانی تأکید دارد. (پیشین:۱۳۱) از اینجاست دومین محور اصلی اندیشه ایرانشهری، یعنی وحدت دین و شهر، به میان می‌آید. در اینجا، در تأیید این نکته می‌توانید بگویید اینکه قباها قدرت مقارنه مردم را می‌گیرد و «درصورت شکست، موجب ناخیرهای طولانی در مبارزات دموکراتیک می‌شود.

نکته اساسی اینکه جنبش اتحادیه‌های انگلیس در این سال‌ها به‌شدت غیرسیاسی بود و از سال ۱۸۶۶ بارد دورانی نسبت به آن را «خواب زمستانی چهل‌ساله پولولرها» نامیده‌اند. در این دوران نمایندگان طبقه کارگر در پارلمان و در جنبش کارگری شدیدترین نسبت و مانع از عمل سیاسی کارگران می‌شدند و با دخالت سازمان‌های کارگری در امر رهایی کارگران مخالفت داشتند.

آقای حکیمی با ادعای خود در حقیقت قدرت و نفوذی به جنبش کارگری داده‌اند که علی‌الاصول در روزگار مورد نظر وفاقد آن بوده، و به‌همین سبب نیز دخالت جنبش کارگری جهان صنعتی در بسیاری از وحدت و تحولاتی که بعضا اهمیتی دوران‌ساز داشته‌اند. به تقریب ناممکن بوده است. تنیر شورش تاپینگ در چین (۱۸۵۰ - ۱۸۶۵) که بزرگترین شورش بنیرت علیه یک حکومت مستقر تا آن زمان بود و تناسب قوا‌ی با مطالبات دموکراتیک زمانه داشت، و یا شورش بزرگ هند در سال‌های ۱۸۵۷-۱۸۵۹ موسوم به «سپوی» یا «مونیتی» که مارکس آن را بهترین متحد طبقه کارگر نامیده بود و یا جنگ بارکاوه با همپاکتانی در سال‌های ۱۸۶۵-۱۸۷۰ که ۳۰۰ هزار نفر از جمعیت بارکاوه - قریب بیستی از جمعیت- را نابود کرد؛ یا تمامی نفوس در کنگو توسط پادشاهی بلژیک در فاصله میان ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۰ که نمونه خوب‌انگیزی از شناعت و قساوت سرمایه‌داری اروپایی و آمریکایی بود و قریب ۱۰ میلیون کشته به‌همراه داشت؛ یا جنگ آمریکا با اسلحه‌طلبان فیلیپین و پیروان امیلیو آگوئینالدو در سال‌های ۱۸۹۹-۱۹۰۱ که در جریان آن بیش از یکصد هزار نفر از مردم به قتل رسیدند. واکنش برخی اتحادیه‌های کارگری در مورد اخیر جز نتن و بلیدتر بود چراکه به کمپانی جنگ‌ساز دستمزدبگیر پسا از جهان، موجب رونق کسب‌وکار آمریکایان می‌شد.

در عقاید آقای حکیمی اهمیت رادیکالیسم استطلال‌طلبی ضمد هراژکارگر ایرلندی بریتانیا در تحریک رادیکالیسم کارگری انگلیس فراموش می‌شود و حتی آن را استطلال‌طلبی اشراف لهستانی می‌گیرد که به‌جای توقعات فروخورده اشرافیت قدیمی لهستان و متحدان اتوبانیایی آن بود. این هر دو خود مقدمه تراژیسم بودند. در اتحاج بودند و به همین سبب نیز از دهقانان بوشسار و همچنین از کارگران کمپسار لهستانی چیزی بیشتر از همدلی‌های نیمبند به دست نیاوردند و به جای آن، بورژوای لوئیس و تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های به آرزوی اشرافی انتهی عظمت بیتس لهستان را به ایدئولوژی خود تبدیل کرد و بدینسان دولت‌گرایی لهستان که کمپهیرستی‌های اتحاجی آن را تاییکن نیز فوترتن بود و ضدیت مغرضانی با بوریسه و کیسای اردوتوکس اتحاجی نداشت، به اشرافیت پیوستند.

در کنار این نیروها که سوسیال‌دموکراسی تعلقی بدان‌ها نداشت، لیتوانیایی‌ها و اعقاب بارون‌های بالتیک، عمده خارجیانی بودند که بیشترین حمایت‌ها از استطلال‌طلبی اشرافیت لهستانی به‌عمل آوردند. اینکه این امروز نیز بر اصالت افراط قرون وسطایی نسبت به روس‌ها اصرار دارند و همچنان از خصومت‌های کهنه به‌یادمانده از پیروزی شوروی نسبت به شهروندان لیتوانیایی تغذیه می‌کنند. تا آنجا که حتی به استخوان‌های سربازان ارتش سرخ در جنگ با فاشیسم گشته بودند، ابقاء نکردند و کوسرنان آن را تخریب می‌کنند و استخوان‌هایشان را بیرون می‌ریزند.

استطلال در سخنرانی خود به‌درستی از دولت انگلیس همچون تشکل سراسری سرمایه‌داران این کشور نام بردهاند اما به طبقه کارگر توجه می‌کند که فکر تشکل سراسری خود را از طریق دولت کار بگذارد و از اتحاد دو دستگاه عقیدتی و تشکیل هرگونه سازمان فکری و نظری منضبط با حزب مخصوص خود بپرهیزد و تنها با اتکاء به موجودیتش، خود را به‌صورت شورایی سازمان دهد. آن ادعا که برای طبقه متوقف ناکافی، رسالت عینی و قابلیت مشارکت مؤثر در حوادث بزرگ جهانی قائل است، به خودی خود به این عدها می‌بیند که قابلیت‌های گسترش‌یافته او نیاز به تشکل در دولت را متنفی کرده و می‌تواند از طریق نظام شورایی، جامعه را اداره کند. اما این نظریات بارکویی فرضیات پیوردن و باکونین و باتاور خاطرات تلخ آنارشیسم روسی و اروپایی است.

به یاد بیاوریم سرگذشت کمون پاریس و جماعیر شورایی لیوانیه آلمان را در باواریا، روهر، سیلیزی، بولن (۱۹۱۸- ۱۹۲۰) که به‌دست ارتش امپراتوری سابق و حزب سوسیال-دموکرات و آدمفکسان رسمی آگاه بود شدند و هزاران نفر از طرفداران‌اش به قتل رسیدند. تغافل عمده در سخنان آقای حکیمی آنجاست که برای طبقه کارگر اروپایی در روزگار مورد نظر و تنها بر پایه برخی عناصر عقیدتی، صلاحیتی قائل شده که هنوز فاقد آن بوده است. تلقیاتی که جایگاه تاریخی طبقه کارگر را، بیش از موعد چنین عالی می‌بیند و به دور از ابزار و مصالحی که چنین قابلیت‌هایی را می‌آفریند. این ظرفیت را دارد که قابلیت‌های سیاسی و اجتماعی این طبقه را بیشتر از آنچه که صرف ارزیابی کند و تنها حضور چونبرتنی‌شان‌ناقص را برای کنار گذاشتن عینی‌ترین قابلیت‌های آن را می‌آفریند. این ظرفیت را دارد که قابلیت‌های سیاسی و اجتماعی این طبقه را بیشتر از آنچه که صرف ارزیابی کند و تنها حضور چونبرتنی‌شان‌ناقص را برای کنار گذاشتن عینی‌ترین قابلیت‌های آن را می‌آفریند.

از تاموز هنوز هیچ صورتبندی اجتماعی-اقتصادی حتی متقنعی، و یا طبقات اجتماعی حتی محتضر، بدون تکانه‌های فروپاسز- منتفی نشده‌اند و حدوث این تکانه دوران‌ساز موثر به اتحاد واقعیت عینی و قدرتمند طبقه یا نظریه و سازمان نظریه‌دار پیش‌برنده، برای تصرف قدرت سیاسی رو به آینده است. هرچند آقای حکیمی، وحدت چنین ابزاری را «تشکل ایدئولوژی» و نتیجه آن را «پدایش سرمایه‌داری دولتی»، و عمل به مقتضیات آن را «فرقه‌گرایی اتحاجی»، و انطلاب اکتبر را تحقیق این «فقدان» نامیده‌اند؛ اما تصرف قدرت و تبدیل دولت از امور کارانیون روش‌ها و ابزار خروج از گذشته و ساختمان آینده بوده و از قرار معلوم همین مسیر است که دولت را به سازمان خودگردانی مردمی می‌رساند. البته در چنین طرف، امکان کنار مسالمت‌آمیز قدرت سیاسی از طبقات دیگر و حتی مقدورات آن نیز افترایی باطل‌اند. اما حتی این تقدیر نیز هنوز محتاج انگیزش‌هایی جداگانه و متناسب با آن است تا محرک صعود به جایگاه جدید شود. کلیه صورت‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی تاریخ بشر از برده‌داری تا امروز از این نیروها که سوسیال‌دموکراسی تعلقی بدان‌ها نداشت، لیتوانیایی‌ها و اعقاب بارون‌ها بالتیک، عمده خارجیانی بودند که بیشترین حمایت‌ها از استطلال‌طلبی اشرافیت لهستانی به‌عمل آوردند. اینکه این امروز نیز بر اصالت افراط قرون وسطایی نسبت به روس‌ها اصرار دارند و همچنان از خصومت‌های کهنه به‌یادمانده از پیروزی شوروی نسبت به شهروندان لیتوانیایی تغذیه می‌کنند. تا آنجا که حتی به استخوان‌های سربازان ارتش سرخ در جنگ با فاشیسم گشته بودند، ابقاء نکردند و کوسرنان آن را تخریب می‌کنند و استخوان‌هایشان را بیرون می‌ریزند.

اینشان در سخنرانی خود به‌درستی از دولت انگلیس همچون تشکل سراسری سرمایه‌داران این کشور نام بردهاند اما به طبقه کارگر توجه می‌کند که فکر تشکل سراسری خود را از طریق دولت کار بگذارد و از اتحاد دو دستگاه عقیدتی و تشکیل هرگونه سازمان فکری و نظری منضبط با حزب مخصوص خود بپرهیزد و تنها با اتکاء به موجودیتش، خود را به‌صورت شورایی سازمان دهد. آن ادعا که برای طبقه متوقف ناکافی، رسالت عینی و قابلیت مشارکت مؤثر در حوادث بزرگ جهانی قائل است، به خودی خود به این عدها می‌بیند که قابلیت‌های گسترش‌یافته او نیاز به تشکل در دولت را متنفی کرده و می‌تواند از طریق نظام شورایی، جامعه را اداره کند. اما این نظریات بارکویی فرضیات پیوردن و باکونین و باتاور خاطرات تلخ آنارشیسم روسی و اروپایی است.

به یاد بیاوریم سرگذشت کمون پاریس و جماعیر شورایی لیوانیه آلمان را در باواریا، روهر،

نقد حسن قاضی‌مرادی بر آرای سید جواد طباطبایی در حوزه اندیشه سیاسی

اندیشه سیاسی ایرانشهری

عکس: امیر قسمه نهر

وجود اندیشه؛ کتاب «تأملات ایرانی» آخرین نوشته حسن قاضی مرادی از سوی انتشارات اختران در دست انتشار است. او در این کتاب به نقد برخی از آرای سیدجواد طباطبایی در حوزه اندیشه سیاسی می‌پردازد. اینکه «تأملات» خوانده می‌شود نظرات به‌خصوص سیاسی طباطبایی در دو جلد (سه مجلد) تاکنون منتشر شده مجموعه «تأملی درباره ایران» است ۱- دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران ۲- مکتب تبریز ۳- حکومت قانون در ایران. ترکیب «تأملات ایرانی» حامل این دریافت است که اینها تأملاتی اند تدارک دیده‌شده برای پروژه‌ای که به نظر می‌رسد او با این مجموعه دنبال می‌کند. قاضی مرادی، در این کتاب، در حوزه اندیشه و تحولات سیاسی برای ارزیابی از این پروژه، را به نقد می‌کشد. از نظر او طباطبایی در پرداختن به عاملان سیاسی در عصر مشروطیت به «اعادته‌نویسی علیه روشنفکران تجددخواه و نیز اعادته‌نویسی به نفع دولت‌مردان و رجال سیاسی مصلح و روحانیت مشروطه‌طلب اقدام می‌کند. او برخی از جلوه‌های این اعادته‌نویسی‌ها را در تحلیل آرا و فعالیت‌های چند تن از این عاملان - ملکم‌خان، قائم‌مقام فراهانی، امیرکبیر، مجدالملک، نائینی و ... - بررسی می‌کند و در پی آن، دو جنبه از ساختار نظری «پروژه» طباطبایی را - نخبه‌گرایی و دولت‌محوری - شرح می‌دهد. از نظر قاضی مرادی «اندیشه ایرانشهری» به روایت طباطبایی یکی از مولفه‌های دولت‌محوری در پروژه» اوست. در ادامه، این بخش از کتاب او را می‌خوانیم.

■■■

سید جواد طباطبایی نظریه‌پرداز اندیشه سیاسی ایرانشهری است و نظریه حکومت مبتنی بر اندیشه ایرانشهری، به تمامی، دولت‌گرایانه است. طباطبایی در تبیین اندیشه سیاسی ایرانشهری می‌نویسد: «آمیختگی سیاست به همه اموری که به نوعی با کشوداری پیوند می‌داشته، از ویژگی‌های اساسی نوشته‌های ایرانشهری است»؛ زیرا در دوره باستان ایران، تأمل در امور سیاسی و فرمانروایی، با هرگونه اندیشه‌ای درباره کشورداری به معنای گسترده آن پیوندی ناگسستنی می‌یافته و این امور در درون اندیشه‌ای فراگیر که می‌توان آن را «سیاسی» توصیف کرد، فهمیده می‌شده است». (طباطبایی،۱۳۷۵: ۷۶) اندیشه سیاسی ایرانشهری، مطابق روایت طباطبایی، آن جنبه از نظرات پیش از «تأملات» است که می‌تواند با موضوعات پسا از «تأملات»اش گره بخورد و در چارچوب «پروژه» او قرار گیرد. او در جلد نخست مجموعه «تأملات» خود در فصل «طرحی از نظریه دولت در ایران»، به تفصیل، به اندیشه سیاسی ایرانشهری می‌پردازد.

دو محور اصلی اندیشه ایرانشهری، «شاه آرمانی» و به‌هم برآمدگی یا وحدت دین و شهر است. از نظر طباطبایی «مفهوم بنیادین اندیشه سیاسی ایرانشهری شاه آرمانی دارای فره ایزدی است». (پیشین:۱۳۰). در«عین»، «شیست» ... از آنجا که دارای فره ایزدی است، در نوشته‌های ایرانشهری به‌عنوان انسانی خداگونه، نمایند و برگزیده خدا بر روی زمین قهمیده» می‌شد. (پیشین:۱۳۳) البته این هم هست که طباطبایی در «تأملات» می‌نویسد: «برابر اصول اندیشه ایرانشهری، «شخص» شاه «خدای بر روی زمین» ... بود». (طباطبایی،۱۳۸۰: ۱۱۵) اما در این اندیشه سیاسی «بادشاه» به لحاظ اینکه دارای فره ایزدی است، خود عین شریعت است». (طباطبایی،۱۳۷۵: ۱۵۲) او سر این «عین شریعت» و نه «مجری آن»، بودن شاه آرمانی تأکید دارد. (پیشین:۱۳۱) از اینجاست دومین محور اصلی اندیشه ایرانشهری، یعنی وحدت دین و شهر، به میان می‌آید. در اینجا، در تأیید این نکته می‌توانید بگویید اینکه قباها قدرت مقارنه مردم را می‌گیرد و «درصورت شکست، موجب تاخیرهای طولانی در مبارزات دموکراتیک می‌شود.

نکته اساسی اینکه جنبش اتحادیه‌های انگلیس در این سال‌ها به‌شدت غیرسیاسی بود و از سال ۱۸۶۶ بارد دورانی نسبت به آن را «خواب زمستانی چهل‌ساله پولولرها» نامیده‌اند. در این دوران نمایندگان طبقه کارگر در پارلمان و در جنبش کارگری شدیدترین نسبت و مانع از عمل سیاسی کارگران می‌شدند و با دخالت سازمان‌های کارگری در امر رهایی کارگران مخالفت داشتند.

آقای حکیمی با ادعای خود در حقیقت قدرت و نفوذی به جنبش کارگری داده‌اند که علی‌الاصول در روزگار مورد نظر فاقد آن بوده، و به‌همین سبب نیز دخالت جنبش کارگری جهان صنعتی در بسیاری از وحدت و تحولاتی که بعضا اهمیتی دوران‌ساز داشته‌اند. به تقریب ناممکن بوده است. تنیر شورش تاپینگ در چین (۱۸۵۰ - ۱۸۶۵) که بزرگترین شورش بنیرت علیه یک حکومت مستقر تا آن زمان بود و تناسب قوا‌ی با مطالبات دموکراتیک زمانه داشت، و یا شورش بزرگ هند در سال‌های ۱۸۵۷-۱۸۵۹ موسوم به «سپوی» یا «مونیتی» که مارکس آن را بهترین متحد طبقه کارگر نامیده بود و یا جنگ بارکاوه با همپاکتانی در سال‌های ۱۸۶۵-۱۸۷۰ که ۳۰۰ هزار نفر از جمعیت بارکاوه - قریب بیستی از جمعیت- را نابود کرد؛ یا تمامی نفوس در کنگو توسط پادشاهی بلژیک در فاصله میان ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۰ که نمونه خوب‌انگیزی از شناعت و قساوت سرمایه‌داری اروپایی و آمریکایی بود و قریب ۱۰ میلیون کشته به‌همراه داشت؛ یا جنگ آمریکا با اسلحه‌طلبان فیلیپین و پیروان امیلیو آگوئینالدو در سال‌های ۱۸۹۹-۱۹۰۱ که در جریان آن بیش از یکصد هزار نفر از مردم به قتل رسیدند. واکنش برخی اتحادیه‌های کارگری در مورد اخیر جز نتن و بلیدتر بود چراکه به کمپانی جنگ‌ساز دستمزدبگیر پسا از جهان، موجب رونق کسب‌وکار آمریکایان می‌شد.

در عقاید آقای حکیمی اهمیت رادیکالیسم استطلال‌طلبی ضمد هراژکارگر ایرلندی بریتانیا در تحریک رادیکالیسم کارگری انگلیس فراموش می‌شود و حتی آن را استطلال‌طلبی اشراف لهستانی می‌گیرد که به‌جای توقعات فروخورده اشرافیت قدیمی لهستان و متحدان اتوبانیایی آن بود. این هر دو خود مقدمه تراژیسم بودند. در اتحاج بودند و به همین سبب نیز از دهقانان بوشسار و همچنین از کارگران کمپسار لهستانی چیزی بیشتر از همدلی‌های نیمبند به دست نیاوردند و به جای آن، بورژوای لوئیس و تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های به آرزوی اشرافی انتهی عظمت بیتس لهستان را به ایدئولوژی خود تبدیل کرد و بدینسان دولت‌گرایی لهستان که کمپهیرستی‌های اتحاجی آن تاییکن فوترتن بود و ضدیت مغرضانی با بوریسه و کیسای اردوتوکس اتحاجی نداشت، به اشرافیت پیوستند.

در کنار این نیروها که سوسیال‌دموکراسی تعلقی بدان‌ها نداشت، لیتوانیایی‌ها و اعقاب بارون‌های بالتیک، عمده خارجیانی بودند که بیشترین حمایت‌ها از استطلال‌طلبی اشرافیت لهستانی به‌عمل آوردند. اینکه این امروز نیز بر اصالت افراط قرون وسطایی نسبت به روس‌ها اصرار دارند و همچنان از خصومت‌های کهنه به‌یادمانده از پیروزی شوروی نسبت به شهروندان لیتوانیایی تغذیه می‌کنند. تا آنجا که حتی به استخوان‌های سربازان ارتش سرخ در جنگ با فاشیسم گشته بودند، ابقاء نکردند و کوسرنان آن را تخریب می‌کنند و استخوان‌هایشان را بیرون می‌ریزند.

اینشان در سخنرانی خود به‌درستی از دولت انگلیس همچون تشکل سراسری سرمایه‌داران این کشور نام بردهاند اما به طبقه کارگر توجه می‌کند که فکر تشکل سراسری خود را از طریق دولت کار بگذارد و از اتحاد دو دستگاه عقیدتی و تشکیل هرگونه سازمان فکری و نظری منضبط با حزب مخصوص خود بپرهیزد و تنها با اتکاء به موجودیتش، خود را به‌صورت شورایی سازمان دهد. آن ادعا که برای طبقه متوقف ناکافی، رسالت عینی و قابلیت مشارکت مؤثر در حوادث بزرگ جهانی قائل است، به خودی خود به این عدها می‌بیند که قابلیت‌های گسترش‌یافته او نیاز به تشکل در دولت را متنفی کرده و می‌تواند از طریق نظام شورایی، جامعه را اداره کند. اما این نظریات بارکویی فرضیات پیوردن و باکونین و باتاور خاطرات تلخ آنارشیسم روسی و اروپایی است.

به یاد بیاوریم سرگذشت کمون پاریس و جماعیر شورایی لیوانیه آلمان را در باواریا، روهر،

معرفت کاذب و پیوند آن با انکار تاریخ

باسخنی به گفتار آقای حکیمی درباره «انقلاب اکتبر» و «منشأ بورژوازی ایران»

علی پورصفر (کامران)

سمته انقلاب اکتبر فرضتی شد تا آن تحول عظیم و پیامدهای عظیم‌تش، با دیگر محل توجه قرار گیرد. اما محیت اقلب کسانی که به اکتبر و شوروی پرداختند، معطوف به تصاویری بود که سازندگان جنبش روحیه‌دوستم امروزی و قائلان قریب ۱۵۰ میلیون انسان ساخته بودند و جوی‌کاهشان تکفتند که حداقل فایده انقلاب اکتبر -دست‌کم برای ایران و ترکیه- تضمین بقای آنان بود. هیچ‌یک از ایشان کمترین اشاراتی به این حقیقت آشکار نداشتند که شوروی تنها حامی صمیمی جمهوری اسپانیا بود و هیچ‌یک از ایشان نگفتند که فاشیسم هیتلری تنها به لطف همراهی دولت و مردم شوروی، در برای نابود شدن قرار داشت. هیچ‌کس اشاراتی نکرد که پایه‌های صنعتی چین و هند با کمک‌های شوروی ساخته شد که پیشرفتی بی‌سابقه‌ای میان دستاندیگری بین از جنگ جهانی دوم به شوروی، کمترین سخنی به میان نیامد. هیچ‌کام‌اینان حتی کوچه‌تمیی به سوال اندازشتند که خطر کوسرنگی را تا زمانی که ودخانه نیل جریان دارد از حیات مردم مصر دورکرده است، و به این نیز‌واشتند که دولت شوروی تنها با دریافت بخشی از کارهای مشتعلی که کنسرسیوم فقط برای مصالح خود در برابر چشمان ایرانیان نیاوزیم می‌کرد، صنایع آب و فولاد ایران را بنیاد نهاد و بلای جهیم‌کام‌بنان کوچه‌تین انبارهای به محمد حسنین هیکل نداشتند که در کتاب «پایپ خشم» تاکید کرده بود، علی‌رغم اینکه برخورداری هر فرد مصری از کمک‌های شوروی ۱۵ بار فرد هدیه و ۲۰ بار فرد چینی بیو اما دولت شوروی هرگز نکوشید قراردادی به مصر منعقد کند که کوچه‌تین تاثیری روی حکومت مصر داشته باشد.

یکی از این‌گفتان، مترجم توانا، آقای محسن حکیمی بودند که ادعای‌شان را درباره زبان‌های «مارکسیسم ایدئولوژیک» و «دخالت آن در اساختگه جنبش کارگری به ساختاری بدون هویت، این‌گونه آقارگوداند که جنبش اتحادیه‌های کارگری اروپا در میانه قرن ۱۹، قابلیت سیاسی بیش‌المللی یافته و از این طریق در سه رویداد جهانی: اتحاد ایالتها، جنبش ضدبردداری آمریکا و استطلال‌طلبی لهستان دخالت کرد.

بی‌تردید جنبش کارگری اروپای صنعتی در این دوران، حساسیت‌های شایسته‌ای نسبت به یک دسته از تحولات - فقط در اروپا و آمریکای شمالی - نشان داده و عکس‌العمل‌هایی فراخور مصالح معینی که تعهد جنبش‌های در سطح ملی و جهانی برای تأمین خدمات اجتماعی، حمایت اجتماعی و استقلال کامل ایجاد شود. راحل دول به ایجاد نهادهای بیمارستانی و خواجه منسجم است. یعنی نظامی که یاسخگو است و امکان بیان نارضایتی‌ها را فراهم می‌کند و از این اعتماد به رهبری اشرافیت قبض لهستان بدکمان بود. چرا که می‌توانند این‌گونه قباها قدرت مقارنه مردم را می‌گیرد و «درصورت شکست، موجب تاخیرهای طولانی در مبارزات دموکراتیک می‌شود.

نکته اساسی اینکه جنبش اتحادیه‌های انگلیس در این سال‌ها به‌شدت غیرسیاسی بود و از سال ۱۸۶۶ بارد دورانی نسبت به آن را «خواب زمستانی چهل‌ساله پولولرها» نامیده‌اند. در این دوران نمایندگان طبقه کارگر در پارلمان و در جنبش کارگری شدیدترین نسبت و مانع از عمل سیاسی کارگران می‌شدند و با دخالت سازمان‌های کارگری در امر رهایی کارگران مخالفت داشتند.

بررسی

ماکیاولی از نظر لویی آلتوسر:

بزرگ‌ترین فیلسوف ماتریالیست تاریخ

بسیار کاربرد دارد. آنچه همگان عمدتا به او ارجاع می‌دهند مربوط است به عمده بحث‌های او در کتاب «شهریار» که نگاه‌نویسی به او بنیاد آن را حول روش و هدف در سیاست تعریف کرد: هدف عمل سیاسی دستیابی به قدرت است و بنابراین محدود به هیچ حکم اخلاقی نیست و استفاده از هر وسیله‌ای در سیاست برای پیشبرد اهداف آن مجاز است. با استناد به متن «شهریار» در گفتارهای عمومی این‌طور جاافتاده که ماکیاولی سیاست را به‌کل از اخلاق جدا می‌دانست، در زمینه سیاست سکولار بود و تکنسین کلبی‌مسلک قدرت. اما نتیجه‌گیری از نظریه ماکیاولی و تعیین‌تکلیف در برابر آن به این راحتی‌ها نیست. چنان‌که دست‌کم دو دسته تفسیر عمده و رایج از ماکیاولی وجود دارد: دسته اول، تفسیر عامیانه و مبتذل معروف به «ماکیاولیسم» است که ماکیاولی را نظریه‌پرداز واقع‌گرا و بی‌اعتنا به اخلاق می‌داند که می‌خواهد به هر قیمتی قدرت را کسب و حفظ کند. دسته دوم، تفسیر دموکراتیک و جمهوری‌خواهانه است که از یک طرف با ماکیاولی مردم را ترغیب به محکومیت اخلاقی سیاست شهریاران می‌کند و از سوی دیگر، مردم را با اسرار اعمال غیراخلاقی شهریاران آشنا و آنها را ترغیب به مبارزه علیه آنان می‌کند. از این دسته تفاسیر می‌توان به آرای فوسکولو و روسو اشاره کرد. همچنین به متفکرانی چون فرانسیس بیکن که می‌نویسد: «ما به کسانی همچون ماکیاولی مدیونیم. که جهان سیاست و رهبران آن را آن‌طوری که هست به ما نشان می‌دهند، نه آن‌طوری‌که باید باشد». یا دی ساتیس در قرن نوزدهم که می‌گوید: «او ما را خیلی شگفتی می‌کند و اندیشتگ راهبمان می‌سازد». تفسیر آثار و نظریه ماکیاولی طی قرون گذشته متناوبا ادامه داشته و صرفا مسأله‌ای نظری و محدود به دانشگاه نبوده. بلکه ارتباط گسترده‌ای با حوزه‌های مختلف و گوناگون داشته که برخی‌ها ماکیاولی به عمد و آگاهانه حضور خود را در همه آنها ضروری ساخته است. از جمله متفکران معاصر و چپ‌گرایی که به ماکیاولی پرداخته لویی آلتوسر، فیلسوف ساختارگرای فرانسوی است. او در کتاب «ماکیاولی و ما»، که اخیراً به همت نشر اختران به فارسی ترجمه و منتشر شده، در کنار کرامتی می‌ایستد و هیچ‌یک از دو تفسیر عمده درباره ماکیاولی را نمی‌پذیرد. رویای جدایی تفسیر آلتوسر از دو تفسیر عمده و این‌گونه در متن کتاب به‌جاست: به این نظر او تفسیر عمده و رایج استوار بر کل کتاب منهای فصل آخر است و تفسیر آلتوسر و کرامتی صرفاً متکی بر فصل آخر.

«ماکیاولی و ما» برگرفته از دوره سخنرانی آلتوسر از سال ۱۹۷۲ تا میانه دهه ۱۹۸۰ است که در سال ۱۹۹۵، سال‌ها پس از مرگ او، در پی اعتنایی و سکوت محافل دانشگاهی منتشر شد. در آثار آلتوسر نام ماکیاولی به اندازه فیلسوفانی همچون اسپینوزا و مارکس نیامده. ولی از میان ارجاعات او به ماکیاولی نمی‌توان نتیجه گرفت که این متفکر چه جایگاهی در آرای او داشته است. آلتوسر طی دو دوره سراغ ماکیاولی می‌رود. مواجهه او به سال ۱۹۶۱ برمی‌گردد که ماکیاولی را در اپیتالیا کشف می‌کند. در این زمان آلتوسر دچار افسردگی حادی شده بود. سال بعد تصمیم می‌گیرد درباره دریاب ماکیاولی ارائه کند. دوره آلتوسر شروع می‌شود و کسی بیش از دو هفته بعد از پایان دوره، برای سه ماه در بیمارستان بستری می‌شود. تشریح سیر ماکیاولی نمی‌رود تا یک دهه بعد. آلتوسر کار خود را در بررسی ماکیاولی در دوره دوم برای داوطلبان رشته فلسفه در اکول نرمال سوپریور شروع می‌کند و تا آخر عمرش در تحت بیمارستان ادامه می‌دهد. جالب است بدانیم مقاله «ماکیاولی و فیلسوف» آخرین نوشته فلسفی آلتوسر است که در تابستان ۱۹۸۶ در بیمارستان نوشت. آلتوسر در درسگفتارهای مربوط به ماکیاولی، از بزرگترین فیلسوف ماتریالیست تاریخ معرفی می‌کند و در مقاله «جریانی زیرزمینی از ماتریالیسم مواجهه» ماکیاولی را متعلق به یک سنت ماتریالیستی می‌داند که تقریباً بالکل در تاریخ فلسفه نادیده گرفته شده است. سنتی که از ایپکور به‌بعد در جریان است. مشهور است که میرهای تاریخی آلتوسر به سوی مارکس از مجرای نیلس‌گادار ماتریالیسم تاریخی می‌گذرد. اما مسیر او به سوی ماکیاولی از این راه نیست. همچنین این مسیر هیچ دینی به حزب متبوع او، حزب کمونیست فرانسه، ندارد. زیرا گادار، دوگرد در آن زمان، فلسفه دانشگاهی فرانسوی هم به‌هیچ‌وجه اقبالی به ماکیاولی نشان نمی‌داد. درواقع آلتوسر پس از بحران ۱۹۸۰ از حزب عمومی فشار دید. بیش از اینش شیفته ماکیاولی شد. او قصد داشت با مرکزیت چهره ماکیاولی تعبیری «ماتریالیسم ناشناخته به‌نام «ماتریالیسم مواجهه» یا به تعبیری «ماتریالیسم تصادفی» بکوید. آلتوسر در این کتاب با نگاه ویژه‌ای که به ماکیاولی دارد علاوه بر تاکید بر اهمیت نظریه‌پردازی در باب دولت ملی، در بازشناسی حکومت مانیفست‌وار شهریار در کنار فرامنی می‌ایستد. هر دوی آنها با تاکید بر فصل ۶ شهریار بر این پای تمام تعابیل‌های اکادمیک و علمی را خالی می‌کنند که قصد دارند ماکیاولی را به قالب تنگ دانشمند علوم سیاسی تقلیل دهند. ماکیاولی در این فصل از «شهریار» به‌امتثلو جمع‌بندی تمامی مباحث پیشین، به زبانی صریح و تلخ، دادن‌دهنده شهریار را دعوت به غیرانسانی شدن می‌کند و با لحن و سبکی شبیه به شعرهای حماسی، او را ترغیب به پذیرش رسالتی می‌کند که بر زمین مانده است: وحدت ایالیا و اعاده عظمت آن. آلتوسر در این باب با هنرآ آرنت همگرا است که در کتاب «انقلاب» برخلاف دانشمندان علوم سیاسی با تحلیل انتقادی گفته بود: «ماکیاولی پر علوم سیاسی و نظریه سیاسی نیست. بلکه پر معنوی انقلاب است». به همین اعتبار، آلتوسر در این کتاب تکاید دارد اگر «شهریار» به «دستورالعمل‌های برای خودکامگی و شرارت تقلیل یابد، مخاطب همراه با خطابه نادیده می‌شود». از